

دوشنبه هفتم شهر شعبان المعظم ۱۲۱۴ هجری  
 قیمت بکظرفا بکعباسی  
 قیمت اعلان سطره ده شاهی  
 آراء قیمت دو چهار قط



بیت هفتاد و نهم ماه فرانسه ۱۲۱۷ مسیحی  
 هر کس اخبار و اطلاعات بدار الطباعه ها بوی  
 بفرستد درین روزنامه باسم خود او نوشته  
 خواهد شد

## روزنامه علم

امیرزاده سلطان محمد میرزا ولد مرهموم عماد الدوله شرح ذیل را بمطبعه علیته  
 فرستاده از داناتان علم حساب سوال مینماید

### مسئله حسابیه

شیخ فاضل در خلاصه الحساب و مسئله ثانیه از مفردات از مسائل استخراج  
 من باب التمثیل مینماید اولاد آنه بواتر که ابهام و کانت دنا بنیان اخذ  
 الواحد بنار اول و الاخر بنار بن و الاخر ثلثه و هکذا بتزاید واحد واحد ستره  
 الحاکم ما اخذوه و قسمه ببنهم بالتوبه فاصاب کل واحد منهم سبعة فکم  
 الاولاد و الدنا بنر

معنی بقاری چنین است که اولادی بعبه غارت نمودند که پدر را بود  
 آن تو که دینار هائے چند بطوری بودند که اولی بکد بنار گرفت و دومی و  
 دینار و سومی سه دینار بنظم طبیعی و هم چنین بزاید شدن یک یک از اولاد پس  
 خاکر خادل گرفت آنچه را که آن اولاد اخذ کرده بودند و قسمت نمود بین آنها  
 بالتوبه پس رسید هر یک را هفت دینار پس چند نفر اولاد و چند دینار بود  
 بعد از اینکه بقاعده دویم از مفردات جبر و مقابله حل این مسئله را مینماید و  
 بخطائین نیز عمل میکنند مینویسد و بهینا طریق اسهل و هو ان تضعف خارج  
 القمه فالحاصل یک واحد عدد اولاد یعنی در اینجا طریق اسهل از طریقین  
 مذکورین است و آن این است که دو برابر بنماید عدد خارج قیمت یا یک عدد که  
 نمایند عدد اولاد پیشو باین قسم ۱۳ = (۷ × ۲ - ۱) در بنصوت

عدد دنا بنر نیز معلوم شود اگر ضرب نمایند عدد اولاد را بعد خارج قیمت  
 باین طور ۹۱ = (۱۳ × ۷) این بند بخصر داناتان علم حساب  
 عرض میکند که با این طریق اخره قاعده است مستقلا از قواعد حسابیه و  
 امر بیت کلی که منطبق بر جزئیات خود میشود با اینکه در تحت قواعد حسابیه  
 علی ای حال معروض میدار که ماخذ این عمل را بفرمایند سلطان محمد  
**بقیه اخبار منقذت طبیب مخصوص مدرسه مبارکه**  
**دار الفنون**

در خصوص جان یا روح یا نفس و زمان تعلق آن ببدن و ماهیت و وجود آن  
 وحدوث و قدش قدما خیالات متکثره و توهمات متوافره فرموده بودند  
 آنچه درین از منبر اخره نتیجه افکار اربکار متاخرین حکما شده اینست که تعلق  
 جانرا ببدن زمان معین و وقت مشخصی نیست بام ترکیب تشکیل یافتن بدن  
 یا اوقات مزبور و ظهور و رجحان یکی است یعنی از بدو تکوین الی حد کمال انا فانا هر  
 قدر ذرات ماده بدنه افزوده میشود قوه حیوة در آن زیاده کردد بعضا  
 اخری بدن و جان لازم ملزوم یکدیگر اند مانند وجود و ماهیت و صورت  
 و هیولی و قهنگه کرم منی مرد با تخم زن مجاورت و الصاق حاصل نمود بکون  
 حرکتی در ذرات مادی انما یجمعهم که علی الاتصال بواسطه آن حرکت در بدن  
 و نوسان افتد و آن حرکت سبب تبدیل شود بجدب دفع و این جدب دفع سبب  
 از برای از بداد جمع و نمو تخم و این از بداد جمع و نمو تخم و سبب شوندا از برای بروز

## بقیه ترجمه تاریخ حمزه بن حسن اصفهانی و سوابق کار الامر

حسن بن حسن گوید قباد بن فرزند چند شهر بنیاکرد یکی در میان حلوان و شهر زور انرا ابرانشاد کواد نامید دیگری در فارس و انرا به از آمد کواد  
 خواند و این شهر همان ارجانت و بلوکی در آن آباد کرد و معنی به از آمد کواد (مجترا آمد) است و شهر دیگری بخایت مداین بنا نمود و انرا هنیوشابور  
 نامید و اهل بغداد انرا جنب نابور مینویسد نیز شهر دیگری با خند و لا شجره نامید و یک شهر نیز در موصل بناخت و انرا خابور خواند و یک شهر در ارض  
 سواد بنا کرده انرا ایزد قباد کرد گفت و طارث بن عمرو بن حجر الکندی نام بر عرب پادشاه کرد

(کسری انوشیروان بن قباد) قبای او منقش بالوان مختلفه و شلوار او برنک اسنان بر روی تخت نشسته و تکیه بر شمشیر خود کرده است  
 این پادشاه چندین شهر بنا کرد که یکی از آنها در عداد مداین سبعة معدود و نام آن به از آمد بود و همین است که نامیده میشود و سیمت المداین و معنی  
 به از آمد پوخر من انطاکیه است یعنی به از انطاکیه و شهر دیگری ساخت که انرا خابور نامید و بنیاد شهرهای دیگری بخار و سدر بنید را که با انجا  
 باشد و نهاد و طول این سد از دریا تا کوه مناویت با بیست فرسخ در هر طرف آن سرداری پادسته لشکری برای محافظت و از املاک حوالی برای آنها  
 جیره قرار داد و آن املاک را هندیها با اولاد آنها ببول داد و تاکنون از نسل آن طایفه برای آن دیوار مستحفظ است و هر سرداری داووزی که بمستحفظ

و ظهور عوامل طبیعتی که همانند حرارت و الکتریسیته و مقناطیس و غیرها  
 و این عوامل طبیعتی چون در تخم حاصل شدند گرم مذکور معدوم و تخم محتاج شود  
 بحرارت و امداد درمی پس از آن از قرن الرحم وارد رحم شده مشغول کرد تکمیل  
 آلات لازم خود از قبیل ستون فقرات و مغز و نخاع و اعصاب و قلب و عروق و آلات  
 تغذیه و غیرهم و طبیعت آن ذرات ماده را در بدن خالقشان تمام غذای روزانه  
 خود را چنانکه ذکر شد جذب کند و فضل آنرا دفع نماید  
 حرکت مذکوره در مبدع متراپد کرد از آن تراپد حرکت جذب دفع از پدید آمدن  
 و از آن جذب دفع متصل از پدید آمدن و از آن از پدید آمدن تشکیل و تکون  
 اعضا و آلات آن شود تا مدتی متادری که قریب سه ماه است نگاه خورده خورده  
 از حیوانات ماده ای در مغز با ماده ایض آن و از قوه حیوانه خون مادر اعضا  
 بنایه و حیوانه جنین مشغول عمل خود کردند قلب متحرک شود خون دوران پیدا  
 کند و آلات تغذیه جذب و دفع نمایند و درین هنگام جنین دارای حس نیست  
 و حرکت ارادی هم ندارد در حرکات آن منحصراست بحرکت اعصاب بنایه و حرکت تنبیه  
 که با اصطلاح حکما حرکت جوهری نامندش از قوه جنین را بجز این حرکات بجز  
 نیست مدتی دیگر که تغذیه از خون مادر نمود بیشتر از پیشتر ترقی حاصل کند  
 و تشکیل تمام آلات شود و اعصاب حیوانه نیز متحرک شوند و از قوه حساسه قوی  
 لامسه بسیار جزئی و قوه ذائقه خیلی اندک بروز کند و جنین کاهی حرکت ارادی  
 نماید یعنی اگر فشاری بر آن وارد پدید خود را متمایل بطرف مقابل کند ازین بعد  
 که قریب بوضع حمل است و منتهای تکمیل و حیوانه است قدری قوه نفسانیه هم  
 در آن بروز کند یعنی اندک درک ملایم و مناظر نماید پس از آنکه از دم خارج و بدین  
 داخل شد پس آن بعمل طبیعی خود پردازد و از دوران دم مادر بی نیاز شود و  
 حرارت بدنش را بواسطه قوای معاینه و تنفس ریه و جلدی و اکل و شرب غلبه  
 و اشرب افزوده شود در مبدع از پدید آمدن و تکمیل آلات حاصل کند بر قوای دماغیه  
 آن افزوده شود حرکات ارادیه و حرکات نفسانیه شدت کند قوای حساسه

روز بروز زیاد شوند باصره و سامعه و شامه که در دم سقوط بودند موجود  
 کردند و بر قوه دقا که افزوده شود صورت هفتبره روز بروز متراپد و تشکیلات  
 جنایه ساعت بساعت متکامل کردند و قوه نفسانیه و قوه حیوانیه و قوه نباتیه  
 مدام ترقی کند طفل بواسطه این قوای ثلاثه که در اصل بدن و باعتبار تحمل متعالی  
 تمیز و تشخیص ملامت و مناظر را دهد و تکمیل علم کند و بر وجود ذهنی افزاید  
 حفظ نوع و حفظ شخص نماید اگر چه ذرات بدن آن قبل از این هم فراختر است  
 اعمال خود از روی شعور بودند و شعور از صرف ذات آنهاست ولی در این  
 هنگام شعور مخصوص واحد حاصل شود کرا و را منبج کوبند بواسطه آن که از  
 زندگانه را عمل آورد و این شعور تقریباً تا سن سی سالگی در تراپد است معلوم  
 باعتبار تکمیل آلات و اعضا است و هم چنانکه بدن قوی و واحد درین عالم  
 مادری ساری و جاری است و باعتبار موضع و محل انسانی مختلفه میگردد که کلاه  
 حرارتش کوبند و کاهی نور و کاهی الکتریسیته و کاهی مقناطیس و کاهی حرکت در بدن  
 انسان هم قوی است واحد که شامل جمیع آلات و اعضاست در دماغ قوه نفسانیه  
 کوبند و در قلب قوه حیوانیه و در عروق قوه نباتیه مدرك همان است و  
 مشر همان حرکات و احسانات ارادیه و غیر ارادیه بواسطه او است این قوه  
 موجود شده است بوجود بدن شدت و ضعفش بسته شدت و ضعف  
 بدن است حاصل جمیع قوی و تمام آلات است این قوه که منبج این همان است  
 و کل اعمال بدن منبج بان است عبارت است از نفس که چون بد درجه کمال خود رسد  
 بعضی نفس ناطقه و برخی نور اسپندش کوبند بقیه در مغز آینه  
**بقیه نامرئوسبولین مترجمباشی فتون شرق زمین**  
 مسبولینان بیک که در خدمت باالت مصر مشغول مهندسی است بمن گفتند  
 نزدیکی حلب مقبره استی ان از قرار مذکور مقبره سلطان غوری میباشد در  
 حناطرت ب غوری قبر تو مان با ن است این شخص اخرین سلطان و شاهزاده  
 مصر بود که بحکم سلطان سلیم که با او برابری داشته را بخامد خون شده این نیز

## ترجمه تاریخ حقیق بن حسن

ان دیوار و سرحد مفرستاد خلعتی با و مبداد و ان خلعت عبارت از قبایه بود مصور بتصویر مخصوصی و آن سردار را مینامیدند با اسم ان تصویر مثل اینکه  
 یکی را بغرانشاه و یکی را شروانشاه و یکی را افلاک شاه و یکی را الان شاه تمام نهاد و ازین قبیل و یکی از آنها را مخصوص نمود بجلوس بر تخت نقره و آن شخص را سپه  
 خواند یعنی ملک التبریر و سپهر لفظ عربی نیست بلکه اسمی است فارسی برای تخت کوچک و از فوج بزرگان و نوشر و ان یکی فتح شهر سراندک پست و یکی فتح شهر  
 قسطنطنیه و یکی فتح ولایت یمن و کاری که از برای او در فتح یمن اتفاق افتاد نمائند مکرز برای پیغمبران و ان اتفاق این بود که ششصد نفر از دلبران و سرداران  
 عجم و فرستاد بچنگ سوی هزار نفر و این ششصد نفر تمام آن سی هزار نفر را کشتند و احدی از چنگ آنها جان بدر نبرد مگر کسانیکه از بیم شمشیر آتشبار خود را  
 انداختند و در آب مردند و سبب این قضیه این بود که جماعتی از اهالی حبشه عبور از دریا کرده بیهن آمدند و مردهای یمن را بیرون کردند و با زنان هم بست شدند  
 پادشاه یمن سقیقین دی برون بدیدار انوشیروان آمده مدت هفت سال بنامد تا خود را با انوشیروان رسانید و طلبی که از حبشها باطل و وارد آمد بود آنها را کرد چون  
 انوشیروان مردی شدید العین بود بر حال او دم نموده گفت عنقریب فکری از برای تو خواهم کرد بعد از تفکر و تدبیر گفت در دین من جایز نیست که لشکر خود را  
 بدر با مباد کسی فرستم که خارج از دین من است ولیکن در دندان من کسانه هستند که واجب الفلح میباشد سواری است که آنها را بقتال دشمنان تو فرستد

ابتدا از مر سبید بود و کتبه های ممتازین داشت ولی حال اخری است  
 و چیزی از رونق آن باقی نماند  
 آنچه را از این کلمات مسبو بارطلی شریفتر مرقوم داشت و مهر حضرت پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله را نیز بنام قسم نمودار کرده و انمود کردیم و تغییر بی آن ندادم  
 اسم حضرت را مسبو بارطلی درجولو قرار داده است هم میدانند که مهر حضرت  
 رسول در سطر مسطور شد بود در خط اول کلمه (محمد) بود در خط  
 دوم کلمه (رسول) و در خط سیم لفظ (الله) بخاری و حلی و سایر  
 مؤلفین و نیز درین باب عقیده همین است مؤلف سیرت الحلبیه گوید  
 مرویست که مهر حضرت رسول در سطر مرقوم بوده و از پائین بنا خوانده  
 میشد است با بنمحق که در خط پائین لفظ محمد و در وسط لفظ رسول و  
 در بالا کلمه جلاله بوده بعضی از ائمه نیز همین طور روایت نموده اند  
 بعلاوه مؤلف کتاب عیون المربوک و النجوم المحکوکة طبقات الخلفاء الملوک  
 در شرح حال هفتم هجری مینویسد حضرت رسول صلی الله علیه و آله صریحاً  
 خود ساختند و سبیل بن بود که حضرت عرض کردند که سلاطین عجم نام که همو  
 نباشد قبول نمینمایند لهذا حضرت مقرر فرمودند که مهری در سطر پانجمین  
 کتبه شود (محمد - رسول - الله) و هر یک از این کلمات در یک  
 سطر بود محمد در سطر پائین و رسول در سطر وسط و الله در سطر بالا  
 مسلمانان اسم باری تعالی را نهایت محترم میدانند بحدی که هر جا در نوشته  
 آنها این اسم باید نوشته شود جای آنرا سفید میکنند و در بالای صفحه یا  
 اقل در حاشیه مینویسند و همین ملاحظه درین مهر مینماید که شده است مخصوصاً  
 اسم جلاله را بالا قرار داده اند  
 مسبو بارطلی لفظ جلاله را در بالا خوانده و در زیر حرف (سو) و در آخر  
 کلمه (محمد) از جمیع آنچه ذکر شد معلوم میشود پوستی که مسبو بار  
 یافته نامر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بالمقوس مرقوم فرموده اند

ولی باید در صحت این مطلب تمیق و غوری نمود من هیچ احتمال نمیدم که  
 نوشته این نامر شخص مدعو و عکوتی باشد زیرا که درین دروغ منفعی مستوی  
 نیست این نوشته حقی برای ملت قبط قرار نمیدهد بنابراین بنا بر این نوشته  
 جعلی باشد چنانکه در یکی از معابد انا تلی را منبر مدعی بر این اند که عهد آن  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دارند و از او پاسه سال قبل بخد بومصر  
 نموده اند که حقوقیکه آنحضرت با ایشان مبدول فرموده اند از عا نامند  
 علاوه بر این نمیتوان گفت چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بر این ملت  
 عرب بود بر این ملت مقتدری و وی پوست نامر مرقوم فرموده اند زیرا که  
 در آن عهد این ملاحظاتی نمیشد چنانکه در بخارستان جای مسطور است که  
 خلیفه دوم از مدینه طیبه حکمی بقاضی بصره نوشت مضمون اینکه در حق فلان  
 بمومی که از دست تو شاکی است طریق عدالت نگاهدار و این حکم در روی  
 آبر قرمز نوشته شده بود

بالملمه بدلا بل موجب بر من معلوم میشود که این نوشته اصل همان نامر است که  
 حضرت پیغمبر بالمقوس مرقوم فرموده اند و این نامر مینماید که چند روز  
 خانه ملت قبط ماند بعد بواسطه صدای تکر بر عیسویها وارد آمد این نوشته  
 با نوشته های دیگر در حالت اغتشاش در میان کبابهای کهنه افتاده و مفتوح  
 شد و بعضی مردمان بصیرت آن پارچه پوست پیدا کرده برای مقوای  
 جلد کتاب چیز حکمی تصور نموده از این پارچه های کهنه دیگر چسباندند جلد  
 کتاب کرده اند و آن بواسطه تجسس و اهتمامات مسبو بارطلی بدست  
 افتاده است  
 بقیه در غمزه آید

### جزایر

(تقسیمات و شهرهای دوس اروپ)

دوس اروپ بچند مملکت تقسیم شده است مملکت (پلنی) مملکتی است  
 جداگانه و شهرهای معتبره دوسی یکی سن پترز بونگ است که پای تخت جمیع

## ترجمه تالیف نجیب حسن بن حسن

علیه کردند آن بلاد از آن آهات و اگر کشته شدند گناهی حادث نشد است پس بحسب و از دندان بیرون آورده شعله آنها هشتصد و نفر فرشت  
 و اکثر اولاد ساسان و همین بن اسفند پار بودند و هر دراکه از اولاد جعفر پدرون بن ساسان بن حکمن اسفند پار بود سردار و امیر آنها نمود و سیف بن  
 بز کشتا بملک الملوک ابن عده قلیل که با من فرستادی چه خواهند نمود با کثرت جمعیت شهن گری فرموده بجزیم دینار را آتش کم کانه است خلاصه این  
 جماعت و هشت سفینه فشته روانه شدند و دو کشتی از هشت سفینه غرق شد و شش کشتی بمنزل رسید جماعت از کشتیها بیرون شدند سردار  
 آنها و هر را پشانرا امر کرد غذا جنون آنها غذا خوردند باقی ماندن اعظم را بد پار بخت مرزبان با و کشتند طعام مارا چراغ خوراک ماهیان نمودی گفت اگر  
 زنده ماند خوردن شما ماهی خواهد بود و اگر نماند بد چه تاسفی است بر فقدان غذا و طعام بعد از آن و هر کشتیها را آتش زد و بحر امان خود گفت باید  
 بقدری کوشش کنند که بر طرف مقابل غالب آید و در زمره سالمین و فائزین باشد با اگر بقصری در مجامع و کوشش نمایند باید دل بر هلاک نمیدانند  
 حله بر جیبها نمود و شعار او اسم غلامی عالی نام پادشاه بود بالاسمه بجماعت قلیل باذن الله تعالی بران بجهت کثرت غالب آمد آنها را منبر نمودند  
 و در چنانستند و در غمزه آنها کشتند و هر این فتح اقطار عالم را گرفت و مسجون ملوک ام کردید و در دستان سلطنت او شرف از بد سال اول و یکم پادشاه

